

مسائل آموزش و پرورش ایران

دعوت به گفت‌وگوی فراگیر برای بازاندیشی

| نسخه خلاصه شده |

اشاره: این متن، نسخه خلاصه از گزارش تفصیلی گروهی از محققان، کارشناسان، مدیران، معلمان و کنشگران حوزه تعلیم و تربیت در ایران است که به دعوت جناب آقای سیدمحمد خاتمی گردهم آمدند تا ضمن بررسی بحران‌ها و تحلیل ناکامی‌های نظام آموزش و پرورش، درباره گذار به فرایند حل مسئله هم‌اندیشی کنند؛ به این امید که در نیل به حکمرانی خوب، بتواند مبنای عمل حاکمیت و جامعه قرار گیرد؛ و نیز زمینه‌ای باشد برای گفت‌وگویی فراگیر در بازاندیشی آموزش و پرورش و مشارکت ملی برای برساخت راه‌حل‌های مشترک.

۱.

ما ایرانیان در گذر تاریخ، رشد و رهایی انسان و آزادی و آبادانی ایران را از مسیر جست‌وجوی «دانایی» طلب کرده‌ایم و کوله‌باری از پیشینه درخشان تمدنی در توجه به مقوله تعلیم و تربیت داریم. همین امر، آموزش و پرورش را به یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی ایران و گره‌گاه تلاقی علایق و ارزش‌های متکثر و همبسته ایرانیان مبدل ساخته است. این نهاد، از موقعیتی برخوردار است که به انحاء گوناگون، اقشار و نهادهای اجتماعی و سیاسی در ایران را به یکدیگر پیوند داده و با هم مرتبط نگه می‌دارد. جمعیت ۱۶ میلیونی دانش‌آموزان ایران، حکایت از آن دارد که بخش‌های وسیعی از جامعه ایرانی با این نهاد فراگیر در ارتباط تنگاتنگ قرار دارند. به این معنا، آموزش و پرورش از آن همه ایرانیان است؛ و در اینجا «همه» یعنی واقعاً همه. نمی‌توان هیچ گروه و جریانی را از طرح رؤیاهای و آرزوهای درباره آینده این نهاد و مشارکت در تعیین خط‌مشی‌ها، حذف و طرد کرد. ما در طول قرن گذشته، از طریق همین مشارکت و نقش‌آفرینی گسترده سلیقه‌های گوناگون توانستیم به دستاوردی چشمگیر در فراگیر شدن کمی آموزش عمومی با برابری نسبی دینی، قومی، زبانی و جنسیتی، دست یابیم. اما امروز در نخستین سالهای

قرن جدید، اسناد و پژوهش‌های گوناگون ملی و بین‌المللی حکایت از ناکامی‌های گسترده نظام آموزش و پرورش در تحقق اهداف کیفی و عدالت آموزشی دارد.

مسائل و تنگناهای آموزش و پرورش و وضعیت امروز نهاد مدرسه و آینده آن در میان همه نابسامانی‌های حادث این روزهای ایران، از جمله مسائلی است که ظرفیت آن را دارد که با بی‌توجهی و سوء تدبیر به بحران‌هایی پیچیده تبدیل شوند. نارضایتی از وضعیت کنونی ایران اگرچه فراگیر است، اما جنس نارضایتی نسل نو متفاوت است. او انتظار دارد صدایش شنیده شود، سلیقه‌اش به رسمیت شناخته شود، در سیاست و فرهنگ و اجتماع مشارکت کند و در ساختن وطن با نگاه خود سهم و نقش ایفا کند. اما سیاست‌های تنگ‌نظرانه و مدیریت‌های ناکارآمد، ما را گرفتار وضعیتی کرده که افق دید دست‌اندرکاران اداره کشور، توان تصور آینده را ندارد. در چنین شرایطی، آنچه در برابر سیاست‌زدگی‌ها و روزمرگی‌ها از چشم‌ها پنهان و از اولویت بیرون می‌ماند، آینده ایران و نسلی است که فرداها را می‌سازند. با چنین نگاهی، آموزش و پرورش اگرچه جزیره‌ای جدا از دستگاه اداری کشور نیست، اما ناکامی‌های این نهاد، به معنای ناتوانی در ساخت تصویری روشن درباره فرزندان ما و آینده ایران است؛ و این همان چیزی است که این روزها مردمان این سرزمین را عمیقاً نگران کرده و ضرورت بازاندیشی در نهاد تعلیم و تربیت را بیش از پیش نمایان ساخته است.

۲.

این بازاندیشی، بیش از هر چیز، نیازمند تأمل در انگاره‌های بنیادینی است که نگرش فکری ما در نسبت با امر آموزش و پرورش را شکل داده‌اند. آیا نظام تعلیم و تربیت ما با کرامت ذاتی انسان و احترام به آگاهی و آزادی و انتخاب او هم‌نوا است و بر پایه مدارا و رواداری نسبت به تفاوت‌های انسانی عمل می‌کند؟ آیا حقوق انسانی مستقل کودک و نوجوان را فارغ از عقیده و جنسیت و قومیت و میزان برخورداری، به رسمیت می‌شناسد؟ آیا خدمات آموزشی ما از کیفیتی قابل قبول و برابر برای همه دانش‌آموزان برخوردار است و توان ایجاد شایستگی‌های لازم در آنان را دارد؟ آیا نظام تعلیم و تربیت ما متناسب با قابلیت‌ها و نیازهای گوناگون کودکان و نوجوانان و با احترام به زیست‌جهان متکثر انسانی آنها طراحی شده است و به بالندگی شهروند آزاد دارای حق و مسئولیت منجر می‌شود؟ آیا آموزش و پرورش کنونی، رو به عصر تازه دارد و از فرصت‌های بی‌نظیری که تحولات جهان جدید برای حل مسائل آموزش و پرورش در اختیار می‌گذارد، بهره می‌برد و ایران ما را در مسیر توسعه پایدار و همه‌جانبه‌یاری می‌رساند؟ آیا نظام تعلیم و تربیت ما توانایی یادگیری مستمر و مادام‌العمر را در دانش‌آموزان تقویت می‌کند یا تنها در محدوده انتقال دانش صرف حرکت می‌کند؟ و آیا فراتر از یادگیری برای دانستن و به‌کار بستن، به سمت یادگیری برای بهتر زیستن و باهم زیستن و در نتیجه تحقق یک زندگی رضایت‌بخش و مسالمت‌آمیز برای همه گام برمی‌دارد؟

۳.

اگر با چنین نگرش‌هایی نظام آموزش و پرورش را رصد کنیم، مسائل و تنگناهای فراوانی را دامن‌گیر آن می‌بینیم که می‌توان آنها را در قالب سه بحران صورت‌بندی کرد: **بحران کیفیت، بحران عدالت، و بحران مشروعیت.**

در امر کیفیت یادگیری، واقعیت‌های میدانی و ارزیابی‌های متعدد حاکی از ناکامی در تحقق شایستگی‌های مطلوب است. دوره آموزش عمومی بر پایه استانداردهای پذیرفته‌شده در اسناد تحولی آموزش و پرورش و ادبیات جهانی باید به شناخت درست ظرفیت‌ها و شکوفایی استعداد دانش‌آموزان و افزایش مهارت‌های آنان برای کاربست آموخته‌ها در زندگی واقعی بینجامد. اما نه تنها این کیفیت‌ها محقق نشده، بلکه حتی مبنای‌ترین اهداف نظام آموزش و پرورش، یعنی گسترش سواد پایه شامل خواندن،

نوشتن، علوم و ریاضی، نیز از وضعیت مناسبی برخوردار نیست. نتایج سنجش بین‌المللی پرلز در سواد خواندن نشان می‌دهد که حدود ۴۰ درصد دانش‌آموزان ایرانی نتوانسته‌اند حداقل نمره معیار را کسب کنند و به همین دلیل، ایران از میان ۵۷ کشور، رتبه‌ای بهتر از ۵۳ را کسب نکرده است. کیفیت یادگیری دروس نیز در گزارش‌های متعددی پایش شده است که گویای وضعیت نامطلوب سطح درسی است. تنها به عنوان نمونه، میانگین نمرات آزمون‌های نهایی پایه دوازدهم در سال‌های اخیر همواره کمتر از ۱۳ بوده است. کیفیت آموزش صرفاً به دانش‌آموزان محدود نمی‌ماند و توانایی‌های کیفی و کمبود کمی معلمان را نیز در برمی‌گیرد. علاوه بر کیفیت آموزش، به لحاظ کالبدی نیز مدارس در ایران با ضعف‌های جدی مواجه‌اند. حدود ۳۴ درصد کلاس‌های درس از استحکام کافی برخوردار نیستند و از مجموع ۱۰۶ هزار مدرسه دولتی در کشور بیش از ۸ درصد مدارس فاقد سرویس بهداشتی و بیش از ۱۱ درصد مدارس فاقد آب آشامیدنی لوله‌کشی هستند.

عدالت آموزشی نیز مفهوم همبسته کیفیت است. بر اساس گزارش‌ها، فرصت‌های یادگیری برای کودکان و نوجوانان در مناطق و مدارس مختلف، شهرها و روستاها، استان‌های برخوردار و کم برخوردار از کیفیت یکسان یا نزدیک به هم برخوردار نیست و دسترسی برابر همگان به آموزش میسر نیست. قریب به یک میلیون نفر از کودکان و نوجوانان در سن مدرسه، از تحصیل بازمانده‌اند و جمعیت بزرگی که در زمره نوسوادان و بیسوادان محسوب شده و حدود ۱۸ میلیون نفر از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، فرصت یادگیری با کیفیت را از دست داده‌اند. شدت یافتن روند خصوصی شدن آموزش و طبقاتی شدن کنکور نیز به شکاف آموزشی دامن زده است. همچنین پوشش پیش دبستانی، تراکم کلاس، اتصال مدرسه به شبکه اینترنت، برخورداری مدرسه از تجهیزات و کارگاه‌های تخصصی مانند رایانه از مواردی است که توزیعی بسیار نابرابر در جغرافیای ایران دارند.

در کنار بحران کیفیت و بحران عدالت، نظام آموزش و پرورش با بحران مشروعیت نیز دست به گریبان است. بین انتظارات خانواده و دانش‌آموز از یک سو و جهت‌گیری‌های نظام آموزشی از سوی دیگر، گسست جدی وجود دارد. نفی اختیار و انتخاب و ترویج روش‌های قیم‌مآبانه و رویه‌های مطیع‌پروری به تدریج تاروپود نظام آموزش و پرورش را در نور دیده است. این موضوع به دانش‌آموزان و خانواده‌ها محدود نیست و از نظر نظام آموزش و پرورش، ارکان مدرسه هم نقشی جز مجری بی‌چون و چرای تصمیمات و بخشنامه‌های پرتعداد صادره را ندارند. نهادهای صنفی و علمی مرتبط نیز راهی به اتاق‌های تودرتوی تصمیم‌سازی ندارند. در نتیجه، ارتباط آموزش و پرورش با جامعه مدنی به کلی گسسته شده است و این امر باعث فاصله گرفتن دانش‌آموزان، خانواده‌ها و حتی آموزگاران از آموزش رسمی و شکل‌گیری سوژه مقاوم شده است که با خشم - و چه بسا خشونت - در برابر آنچه که به او تحمیل می‌شود، می‌ایستد و مقاومت می‌کند. اصرار بر این روش‌ها، مشروعیت و مقبولیت نظام تعلیم و تربیت را به شدت مخدوش کرده، امکان یافتن راه‌حل برای مسائل آموزش و پرورش را به محاق برده، و انسجام اجتماعی را با چالش جدی روبرو ساخته است.

۴.

در ریشه‌یابی دلایل این بحران‌ها، نخست باید کارایی و اثربخشی ساختار عظیم آموزش و پرورش را مورد واکاوی قرار داد. طراحی غلط و نگرش جزئی و غیرسیستمی به اجزای نظام آموزشی سبب ناتوانی آموزش و پرورش در تحقق اهداف کیفی خود شده است. اولین گره این است که نظام حکمرانی فهم روشنی از مأموریت آموزش و پرورش ندارد. در آخرین سند تحول آموزش و پرورش خیلی بلندپروازانه بیش از ده‌ها ویژگی برای دانش‌آموز برشمرده شده ولی این ویژگی‌ها نه تعریف شده و نه مبنای برنامه‌ریزی و اجرا قرار گرفته و نه تعهدی برای پایش آنها وجود داشته است. از طرف دیگر، آموزش و پرورش به عرصه‌ای برای پیگیری اهداف روزمره حکمرانان در عرصه سیاست تبدیل شده است. نظام حکمرانی از سویی با تغییر بی‌پای کتب درسی به نفع ایده‌های سیاسی

خود، و از سوی دیگر با مداخلات گسترده در نظام تربیت معلم و تحمیل نیروی انسانی به آموزش و پرورش درصدد پیشبرد اهداف سیاسی خود بوده است. ساختار رسمی آموزش و پرورش حتی پداگوژی را هم به صورت کلیشه‌ای و ایدئولوژیک می‌بیند و برنامه درسی را به مثابه جریانی که می‌تواند آن را مهندسی کند، می‌انگارد. آشفته‌گی بیشتر آنجایی رخ می‌نماید که چندین نهاد در کار سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و وضع مقررات درباره آموزش و پرورش هستند، در حالی که طراحی آموزش و پرورش یک امر بسیار تخصصی با پیامدهای گسترده ملی و نسلی است.

۵.

اکنون پرسش کلیدی این است که «چه می‌توان کرد؟» این سوالی است که هم در ساحت نظر و هم در ساحت عمل اجتماعی و سیاسی باید بدان پاسخ درخوری داد. اگرچه همواره پاسخ‌های تکنوکراتیک برای حل مسائل ملی، مهم و حیاتی است، اما نقش گروه‌های اجتماعی و خود مردم در حل مسائل جمعی، غیرقابل چشم‌پوشی است. از این رو، تلاش و تقلاي جمعی در جهت حل مسائل پیش روی آموزش و پرورش، نیازمند نقش‌آفرینی توأمان حاکمیت به عنوان دستگاه تأمین‌کننده خیر عمومی و جامعه مدنی به عنوان ذی‌نفعان و مکلفان حیات اجتماعی است.

مهمترین نقش حاکمیت، فراهم آوردن زیرساخت‌های کمی و کیفی آموزش و تأمین آموزش همگانی، عادلانه، باکیفیت و رایگان است که هم در قانون اساسی به مثابه میثاق جمعی تصریح شده و هم در اسناد بالادستی مورد تأکید بوده است. همچنین رسیدن به درک روشن و مشترک با همه ذینفعان از مهمترین ماموریت‌های نظام حکمرانی است که پیش‌نیاز آن گشودگی و جلب مشارکت همه برای رسیدن به توافق و باز معماری فرایندها و روشها بر پایه این درک مشترک است؛ و نه گسترش روزافزون تصدی‌گری‌ها در مدرسه‌داری. نظام حکمرانی باید با کاستن بار مدرسه از انواع فشارهای سیاسی و ایدئولوژیک و فراهم کردن زمینه انتشار کتاب‌ها و محتواهای آموزشی متنوع برای پاسخگویی به نیازهای متکثر دانش‌آموزان، زمینه تحول در آموزش و پرورش را فراهم کند. همچنین نظام حکمرانی باید از مداخلات گسترده و آشفته در دانشگاه‌های تربیت معلم و انحصار آنها بکاهد و از ظرفیت همه دانشگاه‌های معتبر کشور برای تأمین نیروی انسانی مورد نیاز بهره بگیرد. در همین زمینه، نظام حکمرانی باید با توجه جدی به مطالبات صنفی معلمان، توقف برخوردهای سیاسی و امنیتی، و اقدام برای استیفای حقوق آنان، از تضییقات و محدودیت‌های معلمان بکاهد و نسبت به حفظ و بازآفرینی این سرمایه عظیم اجتماعی متعهد باشد.

سوی دیگر ماجرا به نقش‌آفرینی و مطالبه‌گری جامعه مدنی مربوط می‌شود. هر شهروند در هر نقشی می‌تواند به شکل‌گیری گفتگمانی تازه در تعلیم و تربیت، نه بر اساس کنترل‌گری و سلطه‌جویی، بلکه بر مبنای گفت‌گو، اعتماد و احترام به حقوق و کرامت انسانی یاری رساند. در یک جامعه توانمند، خانواده و مدرسه و معلم علی‌رغم همه فشارهایی که از این سو و آن سو بر دوش خود حس می‌کنند، دست به رفتارهای مخربی همچون تحقیر، توهین، تنبیه، تهدید، مقایسه، شکایت، سرزنش و... نمی‌زنند و به جای آن، رفتارهای متناسب با حقوق انسانی و مدنی کودکان را از خود بروز می‌دهند: تشویق، احترام، گوش‌دادن، اعتماد کردن، پذیرفتن، حمایت کردن و دعوت مداوم به گفت‌وگو در مورد تعارض‌ها. همه اینها را بدون رویارویی با چارچوب‌های ابلاغی نظام حکمرانی می‌توان انجام داد و نقشی است که جامعه مدنی با بازآفرینی خویش می‌تواند ایفا کند و برای آن نمی‌توان و نباید منتظر تحولات کلان حاکمیتی باشد.

جامعه ایران واجد ظرفیت‌های سترگی است که در این مسیر می‌تواند بر آن تکیه کند: پیشینه تاریخی و سنت دیرپای دینی و ملی در امر تعلیم و تربیت، اشتیاق نسل جوان ایران به یادگیری دانش‌های جدید و دسترسی آنان به منابع دانش و پژوهش، خانواده‌هایی که حقوق کودکان و نوجوانان و آزادی و انتخاب آنان در یادگیری را بیش از پیش به رسمیت می‌شناسند، معلمان

که هر روز علی‌رغم همه محدودیت‌ها و تضییقات، سعی می‌کنند کلاس درس را به محیطی آزادتر و خلاقانه‌تر تبدیل کنند، وجود مدرسی که کانون تعامل با جامعه محلی و انباشت تجربه‌های آموزشی هستند، در اختیاربودن محتواهای مکتوب و ارزشمند که می‌تواند در کنار کتاب‌های درسی مورد توجه قرار گیرد، وجود نسلی از کنشگران مدنی و خیرین در حوزه‌ی آموزش و پرورش، و... این طیف گسترده از ظرفیت‌های عظیم، سرمایه‌ی کم‌نظیر جامعه‌ی مدنی ایران است که می‌تواند مبنای مطالبه‌گری، نظارت و مشارکت برای تحول در نهاد تعلیم و تربیت باشد.

۶.

در این چارچوب، بازتعریف مسئله و یافتن نقاط اشتراک و توافق، رسالت پیش روی جامعه‌ی مدنی و نظام حکمرانی است. دیوارها به پُل بدل می‌شوند اگر بتوانیم امکان هم‌بودگی بیشتری را برای مواجهه با نقاط افتراق و اختلاف، فراهم آوریم. این ضرورتاً یک مذاقه نظری نیست، بلکه تمرین و تجربه‌ای است بر سر شناخت موقعیت‌هایی که می‌تواند نقاط مشترک کنشگری نظام حکمرانی و جامعه باشد. در این اصطکاک و هم‌کنشی است که امر تازه‌ای خلق می‌شود؛ هم تفهیمی دوسویه برای درک اقتضانات و محدودیت‌های طرفین، و هم شاید تخیلی به خلق رؤیاهای بدیل؛ رؤیاهایی که تحقق آرزوهای مشترک و جمعی را تضمین کند.

این فرایندی است که به شنیده‌شدن صدای انسان ایرانی امروزی، کشف نیازها و تقاضاهای او، و مشارکت او در برساخت راه‌حل‌ها منجر می‌شود. تحولات انسانی و اجتماعی در عرصه آموزش و پرورش بسیار پیچیده و پیش‌بینی‌ناپذیر است و مسیر آن باید از طریق گفت‌وگویی فراگیر و مشارکتی مستمر طی شود تا ظرفیت‌های تازه‌ای برای حل مسائل تکرار شده خلق شود.

به همین سبب، باید همه کسانی را که به ایران و نسل‌های آینده آن اهمیت می‌دهند، به مشارکت فراخواند: والدین و دانش‌آموزان، معلمان، مدیران و کادر اجرایی مدرسه، نهادهای صنفی، دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و اندیشکده‌ها، روزنامه‌نگاران و صاحبان رسانه‌ها، کنشگران رسانه‌های اجتماعی، حوزه صنعت، همه شهروندان دلسوز و صاحب‌منصبان در نهادها و دستگاه‌های مختلف اجرایی و قانون‌گذاری و قضایی. ما به آغاز و دوام و فرجام چنین گفت‌وگویی سخت نیازمندیم و بر این باوریم که برای پیشبرد آن باید بزرگ فکر کرد و از کوچک، آغاز.